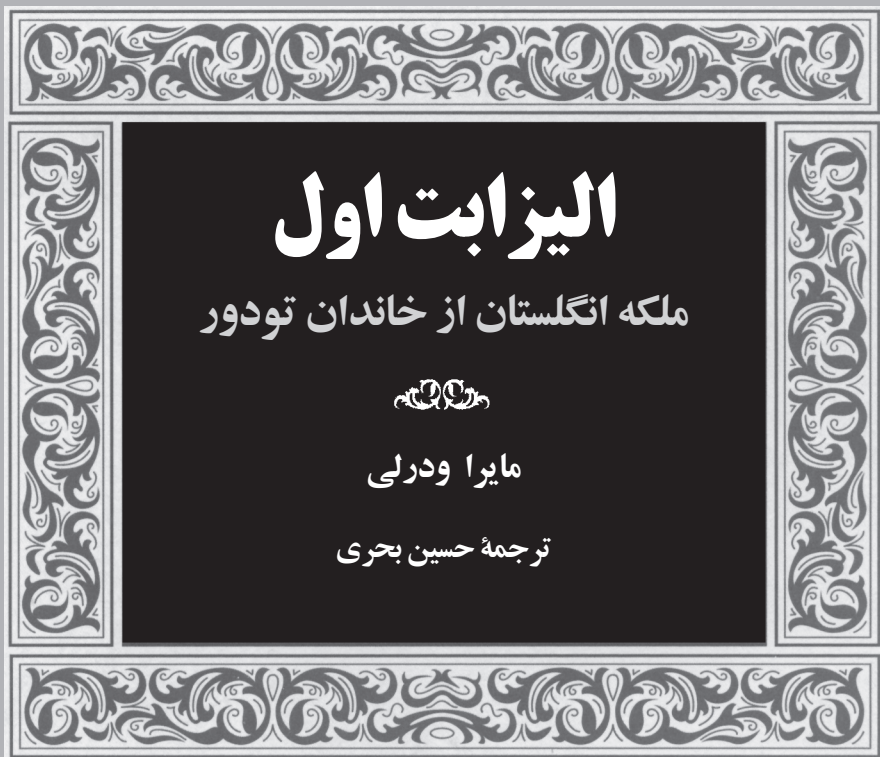


الیزابت اول

ملکه انگلستان از خاندان تودور



شخصیت‌های
تأثیرگذار



الیزابت اول

ملکه انگلستان از خاندان تودور



مایرا ودرلی

ترجمه حسین بحری

ویراستار محتوایی: پروفیسور آرتور جی. اسلاوین،
استاد تراز اول جاستوس بیر،
دانشگاه لوئیزویل

انتشارات ققنوس



تهران، ۱۳۹۳

سرشناسه: ودرلی، مایرا / Weatherly, Myra
عنوان و نام پدیدآور: الیزابت اول ملکه انگلستان از خاندان تودور / مایرا
ودرلی؛ ترجمه حسین بهری.
مشخصات نشر: تهران، ققنوس، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۱۱۰ ص.: مصور.
فروست: شخصیت‌های تأثیرگذار.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۸۷۰-۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Elizabeth I: Queen of Tudor England
c2006
موضوع: الیزابت اول، ملکه انگلستان، ۱۵۳۳-۱۶۰۳ م. — ادبیات نوجوانان
موضوع: الیزابت اول — ملکه‌ها — سرگذشتنامه — ادبیات نوجوانان
موضوع: انگلستان — تاریخ — الیزابت، ۱۵۵۸-۱۶۰۳ م. — ادبیات نوجوانان
شناسه افزوده: بحری، حسین، ۱۳۵۶ — مترجم.
رده‌بندی کنگره: ۷۱۳۸۹ الف ۴ و ۳۵۵/DA
رده‌بندی دیویی: ۰۵۵۰۹۲ / ۹۲۴ [ج]
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۱۰۴۱۸۱



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

مایرا ودرلی

الیزابت اول

ملکه انگلستان از خاندان تودور

ترجمه حسین بحری

چاپ دوم

۱۰۰۰ نسخه

۱۳۹۳

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۸۷۰-۹

ISBN:978-964-311-870-9

www.qqnoos.ir

Printed in Iran

۵۵۰۰ تومان

دوران رنسانس

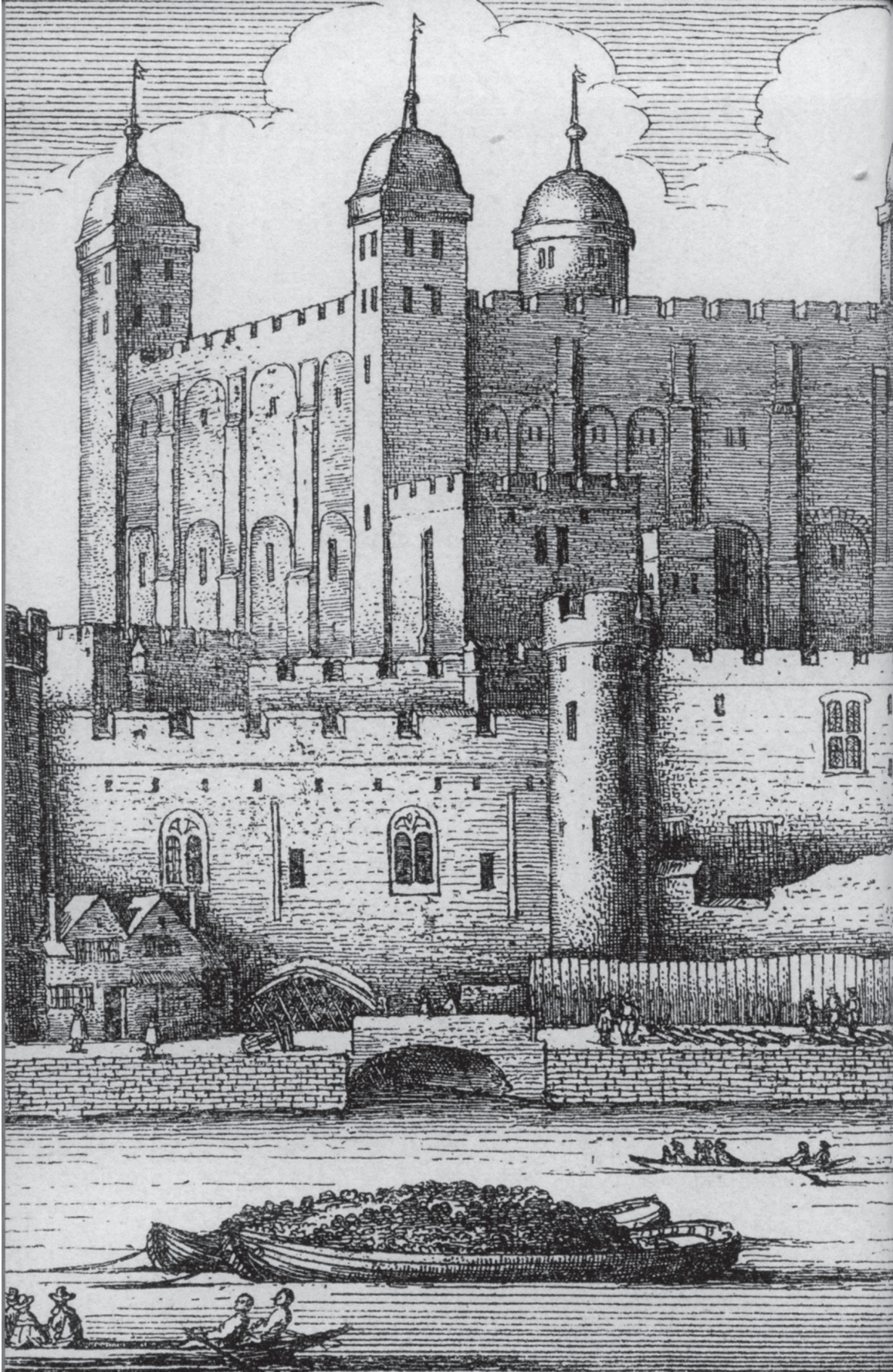
رنسانس جنبشی فرهنگی بود که در اوایل سدهٔ چهاردهم در ایتالیا شروع شد. واژهٔ رنسانس از واژه‌ای لاتین به معنی «تولد دوباره» اقتباس شده است. طی این دوران، توجه به هنر و ادبیات و علوم و اکتشافات جهانی و پیشرفت در آن‌ها در اروپا دوباره جان گرفت. مردم با واکنش علیه فرهنگ کلیسایی قرون وسطا، ارزش‌های تازه‌تری را در جهان انسانی یافتند. حدود قرن هفدهم که دوران رنسانس به پایان رسید، تصور مردم از جهان کاملاً عوض شده بود.





۹	شاهزاده خانم زندانی
۱۷	لیدی الیزابت
۲۷	پادشاه مرده است
۳۹	زنده باد ملکه
۴۹	بهتر است الیزابت ازدواج کند
۵۷	تلاش برای صلح
۷۱	سرگرم کردن ملکه
۷۹	جنگ با اسپانیا
۸۷	پایان یک عصر

۹۶	گاهشمار
۱۰۲	زندگی الیزابت اول در یک نگاه
۱۰۳	منابعی برای مطالعهٔ بیش‌تر
۱۰۵	شرح اصطلاحات
۱۰۶	یادداشت‌ها
۱۰۸	کتاب‌شناسی برگزیده
۱۰۹	نمایه



فصل

۱

شاهزاده خانم زندانی



صبح یکشنبه قبل از عید پاک (یکشنبه نخل‌ریزان) سال ۱۵۵۴ در شهر لندن پایتخت انگلستان آسمان تیره و گرفته بود. باران شدیدی روی قایق تشریفاتی، که در رودخانه تمز نزدیک برج بدیمن لندن در حال حرکت بود، به سرعت می‌بارید. شاهزاده خانمی که از شدت باران خیس شده بود و برای جان‌ش بیمناک، سوار بر این قایق بود. الیزابت ۲۱ ساله در مسیر رفتن به زندان قرار داشت. اهمیتی نداشت که او وارث تاج و تخت انگلستان است. مهم نبود که خواهرش ماری ملکه است. در واقع، خود ملکه ماری او را به برج تبعید کرده بود. او به همدستی با سر توماس وایت در توطئه برای کشتن ملکه متهم شده بود. الیزابت اتهامات را انکار کرد، اما ماری اعتراض‌های او را مبنی بر بی‌گناهی‌اش نادیده گرفت.

الیزابت از ترس به خود می‌لرزید. آیا زمانی از آن برج‌رهایی می‌یافت؟ قایق تشریفاتی به آرامی از ورودی برج، که به حق دروازهٔ خائنان نامیده می‌شد، به درون آن راه یافت. داخل برج،

آب شلپ‌شلپ به پله‌های سنگی می‌خورد. الیزابت با نارضایتی از این‌که کفش‌هایش خیس می‌شدند از ترک قایق امتناع می‌کرد، اما خدمتکار ملکه یادش آورد که چاره‌ای ندارد.

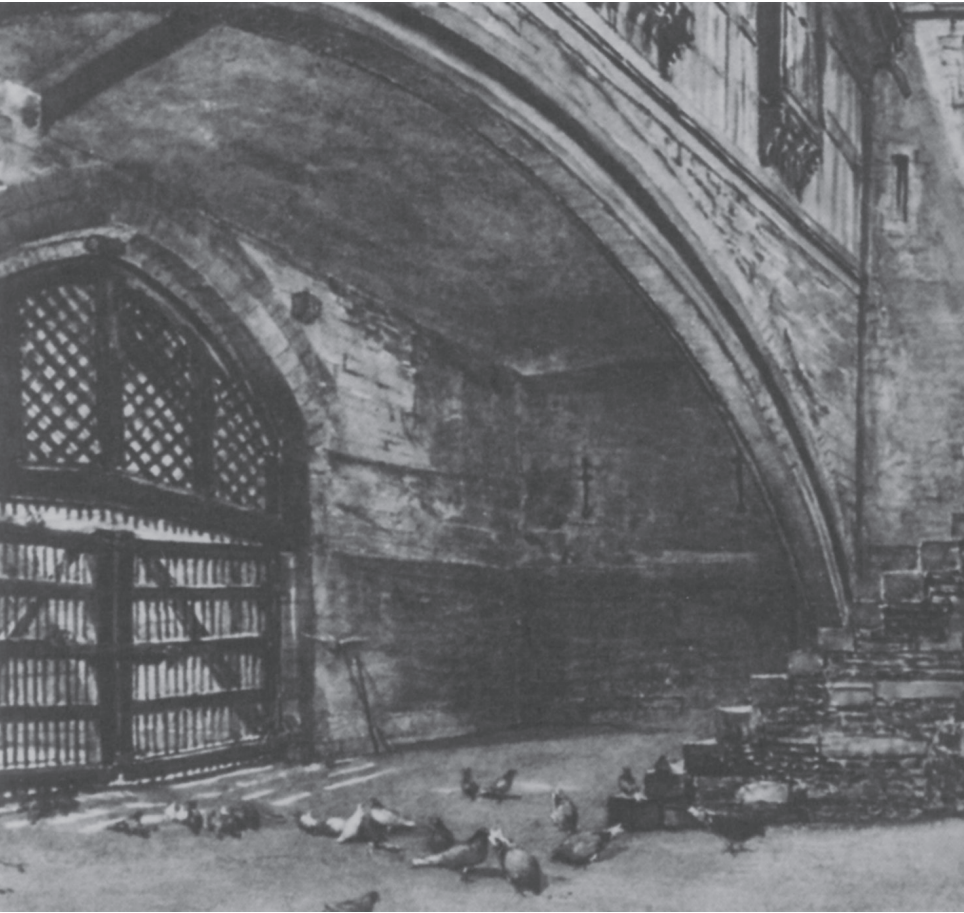
سرانجام الیزابت به بیرون قایق تشریفاتی قدم گذاشت و شلپ‌شلپ‌کنان از پله‌های خیس بالا رفت. بالای سرش، زندانیانی با غل و زنجیر در زیر باران سرد به خود می‌لرزیدند و سرهای خائنان بر چوبه‌های دار در حال پوسیدن بود. نگهبانان تا دندان مسلحی در انتظار پذیرفتن او بودند. الیزابت با صدای بلند گفت:

این‌جا چون فرمانبرداری وفادار که زندانی شده است پای می‌نهم، همان‌گونه که دیگران تا کنون بر این پله‌ها پای نهاده‌اند. پروردگارا! من فقط در برابر تو سخن می‌گویم، و جز تو، دوست دیگری ندارم.^۱

او بر پله آخر پای گذاشت و در حالی که خسته بود، بر سنگفرش سرد و مرطوب کف آن نشست. فرمانده برج ملتمسانه گفت: «خانم! بهتر بود زیر باران نمی‌نشستید، چون این‌جا نشستن برای شما ضرر دارد.»^۲

الیزابت پاسخ داد: «نشستن در این‌جا بهتر از بودن در جایی بدتر است، چون خدا می‌داند، من که نمی‌دانم، مرا به کجا خواهید برد.»^۳ با شنیدن این پاسخ نوکر او بی‌اختیار شروع به گریستن کرد. الیزابت به شدت او را سرزنش کرد. وی نیاز نداشت کسی برایش اشک بریزد؛ چون بی‌گناه بود. او شجاعانه با تقدیرش روبرو شد.

در برابر او هزارتوی مبهمی پر از ساختمان‌ها و حیاط‌هایی



پله‌های درون
دروازه خائن
در برج لندن به
زندان شاهزاده خانم
الیزابت منتهی
می‌شد.

قرار داشت که منزل خاندان سلطنتی انگلستان و قلعه‌ای
برای حفاظت نظامی را تشکیل می‌دادند. در میان ساختمان‌ها
برج‌هایی سر به فلک کشیده بودند — برج سفید، برج خونین،
برج ناقوس، و دیگر برج‌ها. آن بولین، مادر خود الیزابت، هم
پیش از او در یکی از این برج‌ها زندانی شده بود. در آن روز
هم یکی از آن‌ها زندان الیزابت می‌شد.

نگهبانان، شاهزاده‌خانم جوان را تا برج ناقوس همراهی کردند. او به سرعت درون اتاق‌های ویژه‌اش رفت و دو ماه بعد را در آن‌ها گذراند. زندگی الیزابت در زندان با زندگی زندانیان عادی تفاوت داشت. او چهار اتاق و حداقل دوازده خدمتکار داشت که نیازمندی‌های او را برآورده می‌کردند. خدمتکارانی معتمد غذای روزانه او را پس از بازرسی برای اطمینان یافتن از مسموم نبودن غذا به او تحویل می‌دادند. آنان به شدت مراقب بودند که مبدا کسی بکوشد وارث تاج و تخت انگلستان را از بین ببرد.

پس از حدود یک ماه به الیزابت اجازه داده شد تا در باغ محصور برج قدم بزند. اما به‌رغم رفتار ویژه‌ای که با وی داشتند، او هر روز نگران بود مبدا اعدام شود. ذهن او غالباً درگیر خاطراتی از دوستان و اعضای خانواده‌اش بود که در حیات مجاور معروف به تاورگرین سرشان را از دست داده بودند. مادرش هنگامی که الیزابت فقط سه سال داشت در آن‌جا اعدام شده بود.

دو ماه گذشت و ملکه ماری توصیه‌ی شورای سلطنتی خود را پذیرفت — الیزابت دیگر نمی‌بایست در برج به صورت زندانی باقی می‌ماند. اما آن‌ها به او اجازه رفتن هم نمی‌دادند. الیزابت را باید جایی در بازداشت خانگی قرار می‌دادند تا بتوانند مراقب او باشند و اجازه خروج نداشته باشد. این شورا ووداستاک را انتخاب کرد که کلبه قدیمی و مستهلک شکار سلطنتی بود و در فاصله هشتاد کیلومتری قرار داشت. در نوزدهم مه ۱۵۵۴ صد نفر از قوای نگهبان سلطنتی الیزابت را تا آن‌جا همراهی کردند. او تقریباً یک سال در آن‌جا زندگی کرد.

الیزابت زمانی که در
ووداستاک انگلستان
در بازداشت خانگی
بود به شکار می‌رفت.



زندگی در جاهای دیگر انگلستان دشوار و خطرناک بود. اختلاف‌های مذهبی باعث خونریزی شده بود. ملکه ماری از این‌که پدرش، پادشاه هنری هشتم، کلیسای پروتستان انگلستان را تأسیس کرده بود، دل خوشی نداشت. او می‌خواست امور انگلستان را به وضعیت گذشته بازگرداند — کشوری کاتولیک تحت سلطهٔ پاپ. این تعارض شدت گرفت و پروتستان‌ها به دلیل مخالفت علنی با کلیسای کاتولیک رومی به تدریج کشته می‌شدند. ملکه ماری مسئول مرگ آنان بود. او نمی‌خواست



جان راجرز
(۱۵۰۰-۱۵۵۵) به
دلیل مخالفت با
کلیسای کاتولیک
رومی سوزانده
شد. او نخستین
قربانی دوران ایذا
و شکنجه ماری
بود.

کسی طرح او را به هم بریزد و همه ناراضیان را از میان
برمی‌داشت.

جان راجرز، کشیش پروتستان کلیسای سن سپالکر،
اولین قربانی او بود. او جرئت کرد علیه «پاپی‌گری‌کشنده
و بت‌پرستی و خرافات»^۴ کلیسای کاتولیک رومی موعظه
کند. پس از این‌که به جرم ارتداد، محاکمه و زندانی شد،
در چهارم فوریه سال ۱۵۵۵ او را سوزاندند. توماس کرانمر،
اسقف اعظم کلیسای جامع کانتربوری نیز در آن سال سوزانده
شد. صدها نفر دیگر نیز به دلیل عقاید مذهبی‌شان در دوران

حکومت این ملکه، که به ماری خونین مشهور شده بود، از بین رفتند.

در این اثنا، الیزابت تحت بازداشت خانگی در ووداستاک به آرامی زندگی می‌کرد. او ابداً نمی‌دانست که ظرف کم‌تر از چهار سال ملکهٔ انگلستان می‌شود. او در آن زمان نمی‌دانست که روزی این درگیری‌های مذهبی را حل می‌کند و آرامش و رفاه را برای انگلستان به ارمغان می‌آورد. دوران سلطنت او دوران طلایی انگلستان نامیده می‌شود و برخی آن را عصر الیزابت می‌نامند. خیلی‌ها روزی با شیفتگی رهبر بسیار آبرومند انگلستان را «ملکه بس [مخفف الیزابت] نیک» خطاب می‌کنند.

اما در این زمان الیزابت به اتهاماتی می‌اندیشید که ماری علیه او مطرح کرده بود. او با الماس این کلمات را روی شیشهٔ پنجره حک کرد:

الیزابت زندانی گفت
بسیار کسان بر من ظنین گشتند
ولیکن هیچ دلیلی نیافتند^۹

زمان زیادی طول نکشید که الیزابت از زندان آرام خود آزاد شد و خدمت کردن به شهروندان محبوبش را در انگلستان آغاز کرد.



فصل
۲

لیدی الیزابت



الیزابت مسلماً ملکهٔ انگلستان می‌شد. در هر حال، او که در مقام دختر پادشاه پرورش یافته بود، اولین کسی بود که تاج و تخت را به ارث می‌برد. اما پدرش، هنری هشتم از خاندان تودور، به هیچ وجه از این چشم‌انداز خرسند نبود. او مدت‌ها پیش از آن‌که الیزابت به دنیا بیاید، به فکر داشتن پسری بود که وارث تاج و تخت شود. مردم انگلستان مدتی طولانی به داشتن پادشاه عادت کرده بودند. هر وقت پادشاهی می‌مرد، پسرش بی‌درنگ به سلطنت می‌رسید. اگر پادشاهی پسر نداشت، پسر برادر یا پسر خواهر یا شوهر خواهر یا برادر زنش را به جانشینی خود برمی‌گزید.

مردم انگلستان صدها سال به دنیا آمدن شاهزاده‌ها را خوشامد گفته بودند. تولد پادشاه آینده انگلستان رویداد مهمی بود. شور و شوق برای فرزندان هنری هم با سایرین تفاوتی نداشت. هر زمان کاترین آراگونی، زن اول هنری، فرزندی به دنیا می‌آورد، مردم مشتاقانه در انتظار خبر تولد پسری بودند. اما سرانجام فقط یکی از فرزندانشان زنده ماند: دختری به نام ماری.

هنری که از نداشتن پسر عصبانی بود، به دنبال راهی برای طلاق دادن کاترین می‌گشت. طلاق برخلاف قوانین کلیسای کاتولیک رومی بود که دین رسمی انگلستان محسوب می‌شد. اما هنری آن قانون را نادیده گرفت. او کلیسای خودش را تأسیس کرد و مذهب رسمی را تغییر داد. کلیسای انگلستان دیگر کاتولیک نبود و پاپ بر آن تسلطی نداشت. کلیسای هنری پروتستان بود و پادشاه مسئولیت آن را بر عهده داشت. سپس هنری کاترین را طلاق داد و با آن بولین ازدواج کرد. هنری مطمئن بود که وی پسری برایش به دنیا می‌آورد. در سپتامبر ۱۵۳۳ آن آماده بود تا فرزند نخستش را به دنیا آورد و مطمئن بود که پسر است. حتی بهترین طالع‌بینان پادشاه

پادشاه هنری هشتم
و دخترش ماری؛
دل‌قک دربار در
پشت سر ایستاده.



نیز مطمئن بودند وقت آن رسیده است که پسری وارث تاج و تخت انگلستان شود. مردم انگلستان منتظر شنیدن خبر تولد شاهزاده‌ای بودند که قرار بود در کاخ گرینویچ لندن به دنیا بیاید. پادشاه هنری دستور داده بود تا جشن مفصلی به افتخار تولد اولین پسرش ترتیب دهند.

در هفتم سپتامبر ملکه فرزند پادشاه را به دنیا آورد. اما پسر نبود. او دختری به دنیا آورد. هنری فوراً جشن را لغو کرد. برای تولد دختر نمایش تاریخی یا مسابقه نیزه‌بازی شوالیه‌ها برگزار نمی‌شد. با این تولد پادشاه صاحب دو دختر شد: ماری هفده ساله و این دختر نوزاد. او از این مسئله عصبانی بود. دو همسر نتوانسته بودند پسری برایش به دنیا آورند. بعدها، آن بولین تاوان ناتوانی خود را پس داد.

سه روز بعد، پادشاه هنری به‌رغم ناخشنودی خود، طبق برنامه، مراسم نامگذاری را آغاز کرد. نخبگان سیاسی لندن برای مراسم غسل تعمید در نمازخانه بسیار آراسته فرایر در گرینویچ اجتماع کردند. اسقف لندن نوزاد را با روغن مسح کرد و او را «والامقام بر حق، اشرافزاده بر حق، سرکار علیّه بر حق بانو الیزابت، شاهزاده‌خانم انگلستان»^۶ نامید. سپس صدها نگهبان در حالی که فانوس‌های روشن در دست داشتند، شاهزاده‌خانم نوزاد را تا قصر همراهی کردند.

اگرچه تولد الیزابت شاید بزرگ‌ترین ناکامی زندگی پدرش بود، او باز هم الیزابت را وارث تاج و تخت خود اعلام کرد. در آن زمان ماری جایگاه خود را در مقام ملکه آینده انگلستان به کودکی نوزاد داد. با این حال، ماری حاضر نشد این مسئله را بپذیرد مگر این‌که «با زور صرف مجبورش می‌کردند».^۷



در انگلستان قرن شانزدهم، در مراسم نامگذاری اسم نوزادان انتخاب می‌شد. اسم دومی در کار نبود و نام خانوادگی از پدر بیچه به او به ارث می‌رسید. از آن‌جا که اسم کوچک افراد با هم اشتباه می‌شد، بعضی افراد لقبی داشتند که آنان را توصیف می‌کرد یا از تبارشان می‌گفت — ویلیام شورت (کوتاه‌قد)، ادوارد برکشایر. دوک‌ها و کنت‌ها بر اساس سرزمینی که بر آن حکومت می‌کردند خطاب می‌شدند — دوک اسکس را اسکس می‌نامیدند. پادشاهان و ملکه‌ها اسم کوچک خود را با اعداد رومی به کار می‌بردند تا مشخص کنند که چه فرمانروایی هستند. نام خانوادگی آن‌ها بخشی از عنوان آن‌ها بود و «خاندان» ایشان نامیده می‌شد — خاندان تودور یا خاندان استوارت. پدر الیزابت، هنری تودور، پادشاه هنری هشتم از خاندان تودور بود.



الیزابت نوزاد سه ماه اول زندگی‌اش را در مهد کودک سلطنتی کاخ گرینویچ گذراند. خدمتکاران بسیاری از او مراقبت می‌کردند. یکی به او غذا می‌داد، یکی او را تر و خشک می‌کرد، دیگری گهوارهٔ او را تکان می‌داد و یکی دیگر لباس‌های او را می‌شست. اما پس از آن، در سه ماهگی، و طبق سنت سلطنتی، الیزابت از والدینش جدا و از قصر بیرون برده شد. ملازمان او را با تخت روانی تزیین‌شده در خیابان‌های لندن گرداندند. دایی مادرش، دوک نورفوک، او را تا منزل جدیدش بدرقه کرد.

الیزابت به قصری در هتفیلد، در شمال لندن، برده شد که پدرش برای فرزندان خاندان سلطنتی آماده کرده بود. خدمهٔ قصر او را در گهوارهٔ اطلسی‌اش قرار دادند و از او مراقبت می‌کردند. دایی مادرش رفت، اما دوباره باز می‌گشت. وی به دنبال شاهزاده‌خانم ماری رفت که قرار بود به عنوان ندیمهٔ خواهر نوزادش خدمت کند. دختر اول پادشاه اکنون خدمتکاری بیش نبود.

پرستار یا مراقب اصلی الیزابت بانو مارگارت برایان بود. او مسئولیت پرورش روزانهٔ الیزابت را بر عهده داشت و در مورد

این‌که الیزابت چه لباسی بپوشد و چه غذایی بخورد و چه

کسی را ملاقات کند، تصمیم می‌گرفت. با این حال، مادر الیزابت همچنان نقش کوچکی در تربیت دخترش داشت. وی لباس‌های پر نقش و نگار الیزابت را سفارش می‌داد، زیرا لباس‌های فاخر نماد موقعیت اجتماعی والا بود. اما الیزابت زیاد پدر و مادرش را نمی‌دید. گاهی اوقات، آن‌ها در هتفیلد به دیدن او می‌رفتند. بعضی وقت‌ها هم، معمولاً در کریسمس، الیزابت و ماری را به گرینویچ می‌بردند.

طی سه سال بعد، روابط بین والدینش تیره شد. آن همچنان می‌کوشید پسری برای هنری به دنیا بیاورد. او سه بار دیگر آبستن شد، اما هیچ یک از بچه‌هایش زنده به دنیا نیامدند. هنری کم‌کم از زنش متنفر شد و به این فکر افتاد که شاید

کاخ سلطنتی هتفیلد
که الیزابت کودکی
خود را در آن
گذراند.



همسر سومی برای او پسری به دنیا آورد. اما نخست می‌بایست از شر آن بولین خلاص می‌شد.

پادشاه هنری انواع اتهامات کیفری را علیه همسرش مطرح کرد. اگرچه نمی‌شد این اتهامات را اثبات کرد، آن بولین مجرم و محکوم شد. الیزابت سه ساله، در نوزدهم مه ۱۵۳۶، در هتفیلد بود که مادرش در محوطهٔ تاور گرین، در برج لندن گردن زده شد. پادشاه قدرتمند به طور موفقیت‌آمیزی این زن را که نتوانسته بود وارث مذکری برای تاج و تخت انگلستان فراهم کند، سر به نیست کرد. اگرچه الیزابت شاید در همان وقت از مرگ مادرش خبردار نشده بود، بعدها دانست که زندگی‌اش در آن روز به شدت دگرگون شده است.

الیزابت و ماری و لیدی برایان فوراً هتفیلد را ترک کردند و آن‌ها را به خانهٔ دیگری در هانسدون بردند. پادشاه حق الیزابت برای رسیدن به تاج و تخت را از او سلب کرده بود و او دیگر شاهزاده‌خانم نبود. به نظر می‌رسد که الیزابت از این تغییر آگاه بوده است. او در هفته‌های پس از مرگ مادرش از آموزگار خود می‌پرسید: «آموزگار! چطور است که من تا دیروز شاهزاده‌خانم بودم و امروز فقط لیدی الیزابت هستم؟»^۸

پادشاه و شورای او به الیزابت بی‌اعتنایی می‌کردند، حتی به تهیهٔ لباس‌هایی که اندازهٔ تن او باشند، توجه نمی‌کردند. لیدی برایان در بارهٔ وضعیت الیزابت به یکی از دولتمردان تراز اول انگلستان به نام توماس کرومول نامه نوشت. وی نوشت که این بچه از لباس‌های تنش بزرگ‌تر شده است و پولی نیست تا لباس شایسته‌ای برای او تهیه شود.



پادشاه هنری هشتم
زنش آن بولین را به
جرم‌هایی دروغین
متهم ساخت و در
سال ۱۵۳۶ او را
گردد زد.

در بارگاه سلطنتی، پادشاه هنری بار دیگر خوشحال و امیدوار بود. زن اولش کاترین مرده و زن دومش آن اعدام شده بود. اکنون او می‌توانست بار دیگر ازدواج کند. درست دوازده روز پس از مرگ آن، پادشاه با جین سیمور، ندیمه دو ملکه قبلی، ازدواج کرد. هرگاه الیزابت از قصر دیدن می‌کرد، نامادری جدیدش با او مهربان بود و این مسئله مقداری از تنش میان الیزابت و پدرش را کم می‌کرد.

در دوازدهم اکتبر ۱۵۳۷ پادشاه هنری سرانجام صاحب پسری شد که مدت‌ها در انتظارش بود. آن روز برای پادشاه افتخارآمیز و برای مردم انگلستان زمان سرمستی بود. سه روز پس از تولد ادوارد، الیزابت چهار ساله و ماری ۲۱ ساله به

قصر پادشاه آمدند تا در مراسم نامگذاری برادر ناتنی خود شرکت کنند. درست نه روز بعد، مادر نوزاد بر اثر عفونتی به نام تب زایمان فوت کرد. سپس قرار شد ادوارد با خواهرانش زندگی کند. کاخی که برای آنان انتخاب شد همان کاخی بود که در هتفیلد قرار داشت.

فرزندان پادشاه غالباً از یک کاخ ییلاقی به کاخی دیگر نقل مکان می‌کردند. دور نگه داشتن آنان از شهر پرجمعیت لندن احتمال بیمار شدن آنان را کاهش می‌داد. همچنین رسم بود که هنگام نظافت هر قصر به قصر دیگری نقل مکان کنند. الیزابت بیش‌تر دوران کودکی خود را در حال جابجایی در جنوب انگلستان گذراند و در کاخ‌های هتفیلد و اش‌ریج و انفیلد و السینج زندگی کرد.

ادوارد (۱۵۳۷-۱۵۵۳)، پسر پادشاه هنری هشتم وارث تاج و تخت انگلستان شد.

تولد شاهزاده ادوارد زندگی الیزابت جوان را تغییر داد. لیدی برایان در آن ایام می‌بایست از این نوزاد مراقبت می‌کرد، در نتیجه دیگر نمی‌توانست از الیزابت پرستاری کند. کاترین «کت» چمپرنون پرستار او شد. کت حقیقتاً از الیزابت مراقبت می‌کرد و کمک می‌کرد تا ضایعه از دست دادن لیدی برایان برای الیزابت قابل تحمل شود. الیزابت احترام زیادی برای پرستار جدیدش



قائل بود و کت هم شیفته این دختر جوان بود. سال‌ها بعد الیزابت شرح داد که کت چه «زحمت‌ها و رنج‌های فراوانی برای عالم و درستکار بار آمدن او متحمل شده است».^۹

کت که کاملاً فرهیخته بود آموزگار الیزابت شد و به او تاریخ و ریاضیات و جغرافیا و نجوم یاد می‌داد. او چیزهایی را که بانوان سلطنتی باید بدانند — سوزندوزی و رقص و سوارکاری — به الیزابت تعلیم داد. الیزابت در پنج سالگی می‌توانست دوخت و دوز کند. او پیراهن ململی زیبایی برای برادرش که به وی دلبستگی زیادی پیدا کرده بود، دوخت.

کت سال‌ها با الیزابت همراه و شاهد رشد و یادگیری او بود. او در سال‌های نوجوانی الیزابت در کنار او بود و تبدیل شدن او را به زنی جوان و جافتاده تحسین می‌کرد. با این حال، کت نمی‌دانست کودکی را پرورش می‌دهد که روزی ملکه خواهد شد.



فصل
۳

پادشاه مرده است



وقتی الیزابت هفت ساله بود، پدرش با زن چهارم خود، آن از کلیوز، ازدواج کرد. او شاهزاده‌خانمی آلمانی بود و انگلیسی نمی‌دانست. ظرف شش ماه هنری به این نتیجه رسید که آن نه به قدر کافی برای وی فرهیخته است و نه زیبا، بنابراین او را طلاق داد. دو هفته بعد، هنری با کاترین هاوارد جوان ازدواج کرد، ازدواجی که فقط چند ماه دوام آورد. وقتی هنری فهمید که کاترین با مرد دیگری ارتباط دارد، در فوریه سال ۱۵۴۲ دستور داد وی را گردن بزنند. او را در نزدیکی قبر آن بولین دفن کردند.

از قرار معلوم، مرگ کاترین الیزابت جوان را اندوهگین کرد. او این نامادری خود را که با او مهربانی می‌کرد و هنگامی که الیزابت به قصر می‌رفت او را سر میز ملکه می‌نشاند، دوست می‌داشت. اما در این زمان الیزابت به یکی از دوستانش گفته بود که هرگز ازدواج نخواهد کرد. او قطعاً مشکلات موجود در ازدواج‌های پدرش را می‌دید. با این حال سال بعد، الیزابت ده

ساله صاحب نامادری دیگری شد. این یکی بیش‌ترین تأثیر را در زندگی او داشت. کاترین پاز زن مهربانی بود. او شیفتهٔ فرزندان هنری بود و همهٔ آن‌ها را به قصر سلطنتی آورد تا با خودش و پادشاه زندگی کنند. به بچه‌ها لباس‌های فاخر و آموزش عالی دادند. کاترین حتی ترتیبی داد تا بهترین معلمان خصوصی انگلستان به قصر بیایند و بچه‌ها را تعلیم دهند.



کاترین پار
(۱۵۱۲-۱۵۴۸)
ششمین زن هنری
هشتم بود.

اساتید زبان یونانی و لاتینی چون ویلیام گریندال و راجر اسکم به الیزابت فلسفه، تاریخ، سخنرانی، فرانسه، اسپانیایی و ایتالیایی درس می‌دادند. او الهیات هم می‌خواند. دانش دینی مهم بود، زیرا رهبران سیاسی و مذهبی برای مملکت تصمیم می‌گرفتند. اساتید او پروتستان بودند و این مسئله برای الیزابت و ادوارد که با آیین پروتستان تربیت یافته بودند، خوب بود.

الیزابت به سرعت یاد می‌گرفت و از بحث‌های دشوار لذت می‌برد. موسیقی و سوزندوزی آموزش وی را تکمیل می‌کرد. در دورانی که یادگیری برای زنان اولویت نداشت، کاترین پار اصرار داشت که الیزابت بهترین آموزش ممکن را ببیند.

الیزابت به مدت سه سال از زندگی در قصر سلطنتی لذت برد. اما در اولین ساعات روز ۲۸ ژانویه ۱۵۴۷ پدرش مرد. روال قدیمی جارچیان برای اعلام فوری مرگ پادشاه در آن روز اجرا نشد. در عوض مرگ پادشاه سه روز مخفی نگه داشته شد و این در حالی بود که اشراف برای کسب قدرت توطئه می کردند.

با این همه، هنری پیش از مردن، شانزده قیم را برای مراقبت

این تصویر تک چهره
از شاهزاده خانم
الیزابت، به عنوان
هدیه برای برادر
ناتنی اش، پادشاه
ادوارد ششم،
فرستاده شد.



از پسرش ادوارد منصوب کرده بود. یکی از آن‌ها ادوارد سیمور دایی پسرش بود. سیمور مجلس را متقاعد کرد که او را به نیابت سلطنت ادوارد نیز منصوب کنند. چنین انتصابی تا زمانی که پادشاه نابالغ به سن قانونی می‌رسید، قدرت ادارهٔ دولت را به او واگذار می‌کرد. سیمور که در این زمان زمام امور را در دست داشت، ادوارد نه ساله و الیزابت سیزده ساله را به کاخ انفیلد برد. وقتی این برادر و خواهر به هم رسیدند، او مرگ پدرشان را به آن‌ها خبر داد. به این ترتیب ادوارد پادشاه انگلستان شد.

یک ماه پس از تاجگذاری ادوارد، الیزابت را از قصر پادشاه بردند. او رفت تا در کاخی ساخته شده از آجر قرمز زندگی کند که مشرف به رودخانه تمز در منطقهٔ چلسی بود. او تنها نرفت. آموزگارش کت و معلم خصوصی او ویلیام گریندال و نامادری‌اش کاترین پاروی را همراهی می‌کردند. چهار ماه بعد، شخص دیگری برای زندگی کردن به آن‌جا آمد — توماس سیمور خوش‌سیما و جاه‌طلب. او شوهر جدید کاترین و برادر جین، زن سوم هنری، بود.

زندگی در چلسی همیشه برای الیزابت یا برادرش خوشایند نبود. سیمور غالباً برخلاف میل الیزابت رفتار می‌کرد. او با ادوارد مهربان نبود و یک بار به زور اسلحه کوشید او را بازداشت کند. به همین سبب، سیمور را سرانجام خائن دانستند و اعدام کردند. اما کاترین پس از یک سال الیزابت را از خانهٔ سیمور به هتفیلد فرستاد تا در امان باشد. او در آن‌جا تحصیلاتش را ادامه داد و گاهی اوقات نامه‌هایی به برادرش می‌نوشت.